

Investigating the Reasons for the Failure of the Afghan Government's Economic Policies to Combat Poverty and Inequality during the Republic Period (2001–2021)

1. Mohammad Yaqoub Rasouli: PhD Student, Department of Political Science, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran
2. Alireza Soltani*: Department of Political Science, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: ali.soltani@iau.ac.ir (Corresponding Author)
3. Katayon Sarlak: Department of Political Science, CT.C., Islamic Azad University, Tehran. Iran

ABSTRACT

This study, entitled “Investigating the Reasons for the Failure of the Afghan Government's Economic Policies to Combat Poverty and Inequality during the Republic Period (2001–2021),” was conducted with the aim of analyzing the factors contributing to the failure of Afghanistan's economic policies in reducing poverty and inequality. Following 2001, the Afghan government, with extensive support from the international community, implemented numerous programs in the areas of economic reconstruction, infrastructure development, fiscal and monetary reforms, employment generation, and poverty reduction. However, despite the large-scale utilization of foreign assistance, poverty, unemployment, and social inequality remained widespread throughout the country. The central research question is why the Afghan government's economic policies during the Republic period failed to achieve meaningful success in reducing poverty and inequality. The main hypothesis of the study is that weak governmental institutions, administrative corruption, security challenges, and dependence on foreign aid were among the most significant factors behind the failure of these policies. The research employed a mixed-methods approach, combining library-based and field-based methods. In the theoretical section, data were collected from scholarly sources, books, academic articles, and reliable documents. In the field section, information was gathered through questionnaires and interviews with master's degree students and faculty members of the Police Academy. The field data were analyzed using SPSS software. The findings indicate that limited institutional capacity, the expansion of administrative corruption, insecurity, and the structural dependence of the economy on foreign aid significantly reduced the effectiveness of economic policies and contributed to the persistence of poverty and inequality in Afghanistan. Furthermore, the lack of coordination among implementing institutions and weaknesses in economic governance hindered the achievement of sustainable development and the equitable distribution of economic opportunities.

Keywords: *Afghanistan, Republic Period, Economic Policies, Causes of Failure, Poverty.*

How to cite: Rasouli, M. Y., Soltani, A., & Sarlak, K. (2027). Investigating the Reasons for the Failure of the Afghan Government's Economic Policies to Combat Poverty and Inequality during the Republic Period (2001–2021). *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 9(1), 1-23.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 03 February 2026

Revise Date: 22 June 2026

Accept Date: 30 June 2026

Initial Publish Date: 03 August 2026

Final Publish Date: 21 April 2027



بررسی دلایل ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان برای مبارزه با فقر و نابرابری در دوره جمهوریت (۲۰۰۱-۲۰۲۱)

۱. محمد یعقوب رسولی: دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
۲. علیرضا سلطانی*: گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. پست الکترونیک: ali.soltani@iau.ac.ir (نویسنده مسئول)
۳. کتابون سرلک: گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

این پژوهش با عنوان «بررسی دلایل ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان برای مبارزه با فقر و نابرابری در دوره جمهوریت (۲۰۰۱-۲۰۲۱)» با هدف تحلیل عوامل مؤثر بر ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان در کاهش فقر و نابرابری انجام شده است. پس از سال ۲۰۰۱، دولت افغانستان با حمایت گسترده جامعه جهانی، برنامه‌های متعددی را در حوزه بازسازی اقتصادی، توسعه زیرساخت‌ها، اصلاحات مالی و پولی، اشتغال‌زایی و کاهش فقر روی دست گرفت؛ اما با وجود مصرف گسترده کمک‌های خارجی، فقر، بیکاری و نابرابری اجتماعی همچنان در سطح وسیع باقی ماند. مسئله اصلی تحقیق این است که چرا سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان در دوره جمهوریت نتوانستند در کاهش فقر و نابرابری موفق عمل کنند. فرضیه اصلی پژوهش بر این مبنا استوار است که ضعف نهادهای حکومتی، فساد اداری، چالش‌های امنیتی و وابستگی به کمک‌های خارجی، از مهم‌ترین عوامل ناکامی این سیاست‌ها بوده‌اند. روش تحقیق در این مقاله ترکیبی (کتابخانه‌ای و میدانی) است. در بخش نظری، معلومات از طریق منابع علمی، کتاب‌ها، مقالات و اسناد معتبر گردآوری شده و در بخش میدانی، اطلاعات از طریق پرسشنامه و مصاحبه با محصلین دوره ماستری و استادان اکادمی پولیس جمع‌آوری گردیده است. اطلاعات میدانی با استفاده از نرم‌افزار *SPSS* مورد تحلیل قرار گرفته‌است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که ضعف ظرفیت نهادی، گسترش فساد اداری، ناامنی و وابستگی ساختاری اقتصاد به کمک‌های خارجی، موجب کاهش کارایی سیاست‌های اقتصادی و تشدید فقر و نابرابری در افغانستان شده است. همچنین، نبود هماهنگی میان نهادهای اجرایی و ضعف مدیریت اقتصادی، مانع تحقق توسعه پایدار و توزیع عادلانه فرصت‌های اقتصادی گردیده است.

واژگان کلیدی: افغانستان، جمهوریت، سیاست‌های اقتصادی، دلایل ناکامی و فقر.

نحوه استناددهی: یعقوب رسولی، محمد، سلطانی، علیرضا، و سرلک، کتابون. (۱۴۰۶). بررسی دلایل ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان برای مبارزه با فقر و نابرابری در دوره جمهوریت (۲۰۰۱-۲۰۲۱). *پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست*، ۹(۱)، ۱-۲۳.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۴ بهمن ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱ تیر ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۹ تیر ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ اردیبهشت ۱۴۰۶

اقتصاد افغانستان در فاصله زمانی ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ یکی از پیچیده‌ترین و درعین حال پرچالش‌ترین مراحل تحول خود را تجربه کرده است. این دوره با ایجاد یک نظام سیاسی جدید، آغاز روند بازسازی اقتصادی و ورود گسترده کمک‌های بین‌المللی همراه بود؛ اما در کنار این تحولات، عواملی چون ناامنی دوامدار، بی‌ثباتی سیاسی و ضعف ساختاری نهادهای دولتی، مانع از شکل‌گیری یک اقتصاد پایدار و خوداتکا گردید. به عبارت دیگر، هرچند بسترهای اولیه برای رشد اقتصادی فراهم بود، اما این رشد در بسیاری موارد مقطعی و وابسته باقی ماند.

بر اساس مباحث نظری سیاست‌های اقتصادی، دولت‌ها برای تحقق اهداف اقتصادی و اجتماعی خود ناگزیر از استفاده از ابزارهای مشخصی چون سیاست‌های مالی، پولی و بودجه‌ای هستند. بودجه عامه، به عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای مداخله دولت در اقتصاد، نقش تعیین‌کننده‌ای در جهت‌دهی به فعالیت‌های اقتصادی، توزیع منابع و تأمین عدالت اجتماعی ایفا می‌کند. درعین حال، سیاست‌های عمومی اقتصادی زمانی مؤثر واقع می‌شوند که بتوانند نیازهای واقعی جامعه را درک کرده و در چارچوب یک نظام منسجم و هماهنگ به اجرا گذاشته شوند.

با وجود این چارچوب نظری، تجربه افغانستان نشان می‌دهد که میان طراحی سیاست‌ها و اجرای آن‌ها فاصله قابل توجهی وجود داشته است. در این دوره، اگرچه سیاست‌های متعددی در حوزه‌های مالی، سرمایه‌گذاری، اشتغال و توزیع عاید تدوین گردید، اما به دلیل ضعف در تطبیق، نبود ظرفیت بشری کافی در نهادهای دولتی و تأثیرپذیری از شرایط سیاسی و امنیتی، این سیاست‌ها نتوانستند به نتایج پایدار منجر شوند. از سوی دیگر، وابستگی گسترده به کمک‌های خارجی، ساختار اقتصاد را به گونه‌ای شکل داد که بسیاری از برنامه‌های توسعه‌ای بدون تداوم و استقلال لازم باقی ماندند.

در چنین شرایطی، فقر و نابرابری اقتصادی، به عنوان دو چالش اساسی، همچنان پابرجا باقی ماندند و حتی در برخی مقاطع تشدید نیز شدند. یافته‌های مختلف نشان می‌دهد که رشد اقتصادی حاصل شده در این دوره نتوانسته است به صورت عادلانه میان اقشار مختلف جامعه توزیع گردد و در نتیجه، شکاف‌های اجتماعی و اقتصادی افزایش یافته است. این مسئله بیانگر آن است که سیاست‌گذاری اقتصادی صرفاً زمانی موفق تلقی می‌شود که علاوه بر ایجاد رشد، بتواند به بهبود توزیع عاید و ارتقای سطح زندگی شهروندان نیز منجر شود.

در سطح نظری نیز تأکید می‌شود که موفقیت سیاست‌های اقتصادی وابسته به وجود نهادهای کارآمد، شفافیت در اجرا و هماهنگی میان بخش‌های مختلف دولت است. در نبود چنین شرایطی، حتی بهترین برنامه‌های اقتصادی نیز با ناکامی مواجه می‌شوند. در افغانستان، ضعف در ساختارهای اداری، گسترش فساد و نبود هماهنگی میان نهادهای تصمیم‌گیر، از جمله عواملی بوده‌اند که کارایی سیاست‌های اقتصادی را کاهش داده‌اند.

بر این اساس، مسئله اصلی این تحقیق بررسی دلایل ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان در کاهش فقر و نابرابری طی دوره جمهوریت است. این تحقیق تلاش می‌نماید تا با نگاهی تحلیلی و مبتنی بر اطلاعات کمی و کیفی، نشان دهد که چرا سیاست‌های اتخاذ شده نتوانسته‌اند به اهداف مورد نظر دست یابند و چه عواملی در این ناکامی نقش اساسی داشته‌اند. فرضیه اصلی تحقیق بر این مبنا استوار است که ترکیبی از ضعف نهادهای حکومتی، فساد اداری، ناهماهنگی در سیاست‌گذاری، وابستگی به کمک‌های خارجی و بی‌ثباتی سیاسی، زمینه‌ساز ناکارآمدی این سیاست‌ها بوده است.

در این راستا، تحقیق حاضر با استفاده از روش تحلیل کیفی و با تکیه بر اطلاعات کتابخانه‌ای و تحلیل و تجزیه اطلاعات پرسشنامه‌ای، به بررسی دلایل ناکامی سیاست‌های اقتصادی می‌پردازد. هدف آن است که با ارائه یک تصویر واقع‌بینانه از عملکرد سیاست‌های اقتصادی دولت

جمهوری گذشته، زمینه برای بازنگری در رویکردهای موجود و طراحی سیاست‌های مؤثرتر در جهت کاهش فقر و نابرابری در حال و آینده فراهم گردد.

ادبیات نظری

این پژوهش با استفاده از رویکرد سیستمی، سیاست‌های اقتصادی دولت را در پیوند با ساختار ظرفیت‌های اجرایی، فساد اداری، بودجه عامه، ناامنی و وابستگی به کمک‌های خارجی بررسی می‌کند. در نظریه سیستمی، اقتصاد و جامعه به عنوان اجزای مرتبط با یکدیگر شناخته می‌شوند و اختلال در هر بخش می‌تواند بر کل نظام اثر گذاشته و پیامدهایی چون فقر، بیکاری و نابرابری را به وجود آورد.

از دیدگاه نظری، سیاست اقتصادی بخشی از سیاست عمومی دولت است که هدف آن هدایت اقتصاد، تنظیم منابع و تأمین رفاه عمومی می‌باشد. نیکجو در کتاب سیاست‌های عمومی اقتصادی تأکید می‌کند که موفقیت سیاست اقتصادی وابسته به هماهنگی میان اهداف، ابزارها و ظرفیت اجرایی دولت است. (Nikjou, 2017) این موضوع در افغانستان اهمیت ویژه دارد؛ زیرا در دوره جمهوریت، دولت برنامه‌های مختلفی برای رشد اقتصادی، اشتغال و کاهش فقر تدوین کرد، اما در بسیاری موارد میان اهداف اعلام‌شده و امکانات اجرایی هماهنگی لازم وجود نداشت.

در نظریه دولت توسعه‌گرا، دولت زمانی می‌تواند نقش مؤثر در توسعه اقتصادی ایفا کند که از ظرفیت اداری قوی، مدیریت مؤثر و توانایی هدایت سرمایه‌گذاری و تولید برخوردار باشد. روستو نیز توسعه اقتصادی را وابسته به مداخله فعال دولت در ایجاد زیرساخت‌ها و هدایت اقتصاد می‌داند. (Rostow, 1960) با این حال، تجربه افغانستان نشان داد که صرف ایجاد نهادهای رسمی کافی نیست؛ بلکه دولت باید توانایی اجرای سیاست‌ها را نیز داشته باشد. فوکویاما تأکید می‌کند که ظرفیت دولت در طراحی و اجرای سیاست‌ها شرط اساسی موفقیت سیاست‌های عمومی است. (Fukuyama, 2013) در افغانستان، ضعف ظرفیت اداری، مداخلات سیاسی، کمبود نیروی متخصص و ضعف نظارت، باعث ناکامی بسیاری از سیاست‌های اقتصادی گردید.

آمارتیا سن فقر را محرومیت از قابلیت‌های انسانی می‌داند؛ یعنی وضعیتی که افراد از آموزش، صحت، اشتغال و فرصت‌های اجتماعی محروم باشند. (Sen, 1999) این دیدگاه با شرایط افغانستان سازگار است؛ زیرا بخش بزرگی از مردم علاوه بر فقر اقتصادی، از دسترسی مناسب به خدمات عمومی، آموزش و امنیت نیز محروم بوده‌اند. در کنار فقر، مسئله نابرابری نیز اهمیت اساسی دارد. بورديو با طرح مفهوم سرمایه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی توضیح می‌دهد که نابرابری از طریق ساختارهای اجتماعی بازتولید می‌شود و گروه‌هایی که دسترسی بیشتری به منابع و فرصت‌ها دارند، موقعیت برتر خود را حفظ می‌کنند. (Bourdieu, 1986) در افغانستان نیز دسترسی نابرابر به آموزش، خدمات عمومی، فرصت‌های شغلی و پروژه‌های توسعه‌ای، شکاف‌های اجتماعی و منطقه‌ای را افزایش داده است. همچنین، نظریه نابرابری فضایی تأکید می‌کند که تفاوت در دسترسی مناطق مختلف به زیرساخت‌ها و امکانات اقتصادی می‌تواند باعث تداوم فقر گردد (Kanbur & Venables, 2005).

نظریه نهادگرایی نیز یکی از مبانی اساسی این پژوهش را تشکیل می‌دهد. این نظریه بر نقش نهادهای سیاسی و اقتصادی در موفقیت یا ناکامی سیاست‌ها تأکید دارد. تیلن معتقد است که نهادها در بستر تجربه‌های تاریخی شکل می‌گیرند و مسیر آینده توسعه را تعیین می‌کنند. (Thelen, 1999) افغانستان پیش از ۲۰۰۱ نیز تجربه طولانی جنگ، ضعف دولت مرکزی و اقتصاد غیررسمی را پشت سر گذاشته بود؛ بنابراین، نهادهای اقتصادی و اداری دوره جمهوریت بر ساختاری شکننده و آسیب‌پذیر استوار بودند.

از منظر اقتصاد سیاسی، سیاست‌گذاری اقتصادی فرایندی صرفاً فنی نیست، بلکه تحت تأثیر قدرت، منافع گروهی و فشارهای داخلی و خارجی قرار دارد. گرنندل و توماس بیان می‌کنند که سیاست‌های اقتصادی در بستر رقابت منافع سیاسی شکل می‌گیرند (Grindle & Thomas, 1991). در افغانستان نیز بسیاری از تصمیم‌های اقتصادی تحت تأثیر ملاحظات سیاسی، ساختار قدرت و فشارهای خارجی اتخاذ می‌شد و همین امر بر کارایی سیاست‌ها تأثیر منفی گذاشت.

وابستگی به کمک‌های خارجی نیز یکی از مفاهیم کلیدی در تحلیل اقتصاد افغانستان است. پس از ۲۰۰۱، کمک‌های خارجی نقش مهمی در بازسازی اقتصاد و تأمین بودجه دولت داشتند؛ اما تداوم این وابستگی، اقتصاد کشور را آسیب‌پذیر ساخت. استرنند و همکاران نشان می‌دهند که کمک‌های خارجی در افغانستان با مشکلاتی چون ضعف نهادی، فساد و توزیع نابرابر منابع همراه بوده است (Strand, 2020). در نتیجه، اقتصاد افغانستان نتوانست به یک اقتصاد خوداتکا و تولیدمحور تبدیل شود.

بر پایه مباحث فوق، چارچوب نظری این پژوهش بر تلفیق نظریه دولت توسعه‌گرا، نظریه توسعه انسانی آمارتیا سن، نهادگرایی و اقتصاد سیاسی استوار است. بر اساس این چارچوب، ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان در کاهش فقر و نابرابری، نتیجه ضعف نهادهای حکومتی، فساد اداری، ناامنی، وابستگی به کمک‌های خارجی و نبود هماهنگی میان اهداف و ابزارهای سیاست اقتصادی دانسته می‌شود. این عوامل باعث گردیدند که سیاست‌های اقتصادی دولت در دوره جمهوریت نتوانند به رشد پایدار، عدالت اجتماعی و کاهش واقعی فقر و نابرابری در افغانستان منجر شوند.

پیشینه تحقیق

در سال‌های اخیر، تحقیقات متعددی در زمینه توسعه اقتصادی، سیاست‌گذاری اقتصادی، فقر، نابرابری و چالش‌های ساختاری اقتصاد افغانستان انجام شده است. هر یک از این پژوهش‌ها از زاویه‌ای خاص به بررسی وضعیت اقتصادی افغانستان پرداخته‌اند؛ اما هنوز هم خلأهای مهمی در زمینه تحلیل هم‌زمان نقش ضعف نهادهای حکومتی، فساد اداری، ناامنی و وابستگی به کمک‌های خارجی در ناکامی سیاست‌های اقتصادی افغانستان وجود دارد. در این بخش، مهم‌ترین پژوهش‌های مرتبط مورد بررسی و نقد قرار می‌گیرند.

نیکجو در کتاب «سیاست‌های عمومی اقتصادی» به بررسی مفاهیم اساسی سیاست‌گذاری اقتصادی، سیاست مالی، سیاست پولی، سیاست رشد اقتصادی، سیاست استخدام، سیاست سرمایه‌گذاری و سیاست تجارت خارجی پرداخته است. نویسنده تأکید می‌کند که موفقیت سیاست‌های اقتصادی وابسته به هماهنگی میان سیاست‌های مالی، پولی و انکشافی بوده و دولت‌ها باید از طریق مدیریت درست سرمایه‌گذاری، اشتغال و توزیع درآمد، زمینه رشد اقتصادی و رفاه اجتماعی را فراهم سازند (Nikjou, 2017). نیکجو همچنین نقش سیاست‌های حمایتی دولت، توسعه تجارت خارجی و توزیع عادلانه درآمد را در کاهش نابرابری اقتصادی برجسته می‌سازد. اهمیت این اثر در آن است که مبانی نظری سیاست‌گذاری اقتصادی را به صورت آموزشی و تحلیلی توضیح داده است؛ اما تحقیق حاضر برخلاف این اثر، تلاش می‌کند ناکامی عملی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان را در شرایط واقعی سیاسی، امنیتی و نهادی مورد بررسی قرار دهد و رابطه آن را با فقر و نابرابری تحلیل نماید.

همت در کتاب «سیاست‌های مالی و پولی و نقش آن در اقتصاد افغانستان» به بررسی نقش سیاست‌های مالی و پولی در رشد اقتصادی، استخدام، مهارت‌ورم و تجارت خارجی افغانستان پرداخته است. نویسنده نشان می‌دهد که سیاست‌های مالی و پولی در افغانستان به دلیل ضعف ساختار اقتصادی، وابستگی شدید به کمک‌های خارجی و محدودیت ظرفیت‌های داخلی، نتوانسته‌اند تأثیر پایدار بر رشد اقتصادی و اشتغال

داشته باشند. (Hemat, 2023) همت همچنین چالش‌های سیاست مالی و پولی، ضعف مدیریت اقتصادی، مشکلات بازار کار و محدودیت‌های تجارت خارجی را از موانع مهم توسعه اقتصادی افغانستان معرفی می‌کند. این اثر از نظر تحلیل سیاست‌های کلان اقتصادی دارای اهمیت خوبی است؛ اما بیشتر تمرکز آن بر جنبه‌های مالی و پولی اقتصاد بوده و رابطه مستقیم ناکامی سیاست‌های اقتصادی با فقر و نابرابری اجتماعی به صورت مستقل مورد بررسی قرار نگرفته است.

تزری در کتاب «ضرورت بازنگری نظام اقتصادی افغانستان» به بررسی دشواری‌های نظام اقتصاد بازار در افغانستان پرداخته و عواملی چون فقر گسترده، جنگ و ناامنی، بی‌ثباتی سیاسی و مداخلات خارجی را از مهم‌ترین موانع توسعه اقتصادی کشور معرفی می‌کند. (Taziri, 2023) نویسنده معتقد است که اقتصاد بازار در افغانستان به دلیل نبود زیرساخت‌های لازم، ضعف نهادهای حکومتی و وابستگی شدید اقتصادی، نتوانسته است به کاهش فقر و توسعه پایدار منجر شود. تزری بر ضرورت بازنگری در نظام اقتصادی افغانستان و ایجاد یک نظام متناسب با شرایط اجتماعی و سیاسی کشور تأکید می‌کند. این پژوهش در شناخت مشکلات ساختاری اقتصاد افغانستان اهمیت ویژه دارد؛ اما بیشتر بر نقد نظام اقتصادی تمرکز داشته و تحلیل میدانی درباره پیامدهای سیاست‌های اقتصادی بر فقر و نابرابری ارائه نکرده است.

رحمانی یزدری در کتاب «علل عقب‌ماندگی افغانستان و راه‌های بیرون‌رفت» به صورت گسترده به عوامل اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و خارجی عقب‌ماندگی افغانستان پرداخته است. نویسنده عواملی چون ضعف ساختار اقتصادی، توسعه نیافتگی زراعت و صنعت، بیکاری، ضعف فرهنگی، ناکامی نظام آموزشی، نظام قبیله‌ای، فساد اداری، بی‌ثباتی سیاسی و مداخلات خارجی را از عوامل اساسی عقب‌ماندگی افغانستان معرفی می‌کند. (Rahmani Yazdari, 2007) این اثر همچنین تأثیر استعمار، جنگ‌ها و سیاست‌های نادرست داخلی را بر اقتصاد و توسعه افغانستان بررسی می‌نماید. اهمیت این کتاب در نگاه چندبعدی آن به مسئله عقب‌ماندگی افغانستان است؛ اما تمرکز آن بیشتر بر تحلیل تاریخی و فرهنگی بوده و ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت در دوره جمهوریت به صورت مشخص بررسی نشده است.

توسلی غرجستانی در کتاب «اقتصاد افغانستان؛ ظرفیت‌ها، چالش‌ها و راهکارها» ساختار اقتصادی افغانستان را در حوزه‌های زراعت، صنعت، معادن، انرژی، سرمایه‌گذاری، تجارت خارجی، حمل‌ونقل و تولید ناخالص داخلی مورد بررسی قرار داده است. (Tookhi, 2020) نویسنده با اشاره به ظرفیت‌های اقتصادی افغانستان، ضعف مدیریت، ناامنی، فساد اداری و وابستگی به کمک‌های خارجی را از عوامل اساسی عقب‌ماندگی اقتصادی کشور معرفی می‌کند. این اثر به‌ویژه در تحلیل بخش‌های تولیدی اقتصاد افغانستان، مانند صنعت، معادن، صادرات و واردات، از اهمیت زیادی برخوردار است. با وجود جامعیت اثر، پژوهش مذکور بیشتر جنبه توصیفی و اقتصادی داشته و ارتباط میان ناکامی سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و تداوم فقر و نابرابری را به صورت مستقل و تحلیلی مورد بررسی قرار نداده است.

آمارتیا سن در کتاب *Development as Freedom* توسعه را فراتر از رشد اقتصادی دانسته و آن را به معنای گسترش آزادی‌های انسانی، عدالت اجتماعی و افزایش فرصت‌های زندگی تعریف می‌کند. سن معتقد است که فقر تنها کمبود درآمد نیست، بلکه محرومیت از توانایی‌ها، فرصت‌ها و مشارکت اجتماعی نیز نوعی فقر محسوب می‌شود. (Sen, 1999) وی بر نقش دولت در تأمین آموزش، صحت، عدالت اجتماعی و ایجاد فرصت‌های برابر تأکید دارد. اهمیت نظریه سن در آن است که توسعه را به رفاه انسانی و عدالت اجتماعی پیوند می‌دهد. این دیدگاه برای پژوهش حاضر اهمیت اساسی دارد؛ زیرا نشان می‌دهد که ناکامی سیاست‌های اقتصادی افغانستان تنها در ضعف رشد اقتصادی خلاصه نمی‌شود، بلکه به ناتوانی دولت در تأمین فرصت‌های عادلانه اجتماعی نیز مرتبط است.

تودارو و اسمیت در کتاب *Economic Development* توسعه اقتصادی را یک فرایند چندبعدی معرفی می‌کنند که شامل رشد اقتصادی، کاهش فقر، کاهش نابرابری و بهبود کیفیت زندگی است. نویسندگان بر نقش دولت، نهادهای اقتصادی، سرمایه‌گذاری، اشتغال و توسعه سرمایه انسانی در توسعه کشورهای در حال توسعه تأکید می‌نمایند. (Todaro & Smith, 2015) این اثر همچنین وابستگی اقتصادی، ضعف ساختار تولید و مشکلات بازار کار را از عوامل اصلی عقب‌ماندگی کشورهای توسعه‌نیافته می‌داند. اهمیت این کتاب برای پژوهش حاضر در ارائه چارچوب تحلیلی درباره رابطه میان سیاست‌گذاری اقتصادی، توسعه و کاهش فقر است؛ با این حال، این اثر بیشتر رویکرد عمومی و نظری داشته و وضعیت خاص افغانستان را مورد مطالعه قرار نداده است.

کافمن و همکاران در پژوهش *Governance Matters* نقش حکومت‌داری، شفافیت، پاسخ‌گویی، حاکمیت قانون و کنترل فساد را در توسعه اقتصادی و اجتماعی بررسی کرده‌اند. نویسندگان استدلال می‌کنند که ضعف حکومت‌داری و فساد اداری، ظرفیت دولت‌ها را در اجرای سیاست‌های اقتصادی کاهش داده و مانع توسعه پایدار می‌شود. (Kaufmann, 2009) این پژوهش نشان می‌دهد که بدون حکومت‌داری مؤثر، حتی سیاست‌های اقتصادی مناسب نیز نمی‌توانند به نتایج مطلوب منجر شوند. اهمیت این دیدگاه برای تحقیق حاضر در آن است که فساد اداری و ضعف نهادهای حکومتی را به عنوان عوامل اساسی ناکامی سیاست‌های اقتصادی در افغانستان توضیح می‌دهد. با این حال، این پژوهش بیشتر ماهیت جهانی داشته و تحلیل مشخصی از ساختار سیاسی و اقتصادی افغانستان ارائه نکرده است.

در مجموع، بررسی پیشینه تحقیق نشان می‌دهد که پژوهش‌های پیشین هرکدام بخشی از مشکلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی افغانستان را مورد بررسی قرار داده‌اند؛ اما تاکنون پژوهشی که به صورت هم‌زمان و ترکیبی، نقش ضعف نهادهای حکومتی، فساد اداری، ناامنی و وابستگی به کمک‌های خارجی را در ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان برای کاهش فقر و نابرابری، با استفاده از روش ترکیبی کتابخانه‌ای و میدانی تحلیل کرده باشد، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. از این رو، پژوهش حاضر تلاش می‌کند این خلأ علمی را با تکیه بر یافته‌های نظری و میدانی مورد بررسی قرار دهد.

روش تحقیق

تحقیق حاضر با هدف بررسی دلایل ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان در کاهش فقر و نابرابری طی دوره جمهوری (۲۰۰۱-۲۰۲۱)، از رویکرد روش‌شناسی ترکیبی استفاده می‌کند. این رویکرد بر تلفیق تحلیل کتابخانه‌ای و اطلاعات میدانی استوار بوده و امکان درک جامع‌تری از ابعاد مختلف مسئله را فراهم می‌سازد.

در بخش کتابخانه‌ای، با استفاده از منابع علمی شامل کتاب‌ها، مقالات و اسناد رسمی، چارچوب نظری و مفهومی تحقیق شکل داده شده است. تمرکز این مرحله بر شناسایی و تبیین عوامل اصلی ناکامی سیاست‌های اقتصادی بوده که در قالب چهار محور اساسی شامل ضعف نهادهای حکومتی، فساد اداری، چالش‌های امنیتی و وابستگی به کمک‌های خارجی مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

در بخش میدانی، معلومات از طریق پرسشنامه ساختاریافته گردآوری شده است. جامعه آماری تحقیق را محصلین دوره ماستری و استادان اکادمی پولیس تشکیل می‌دهند که از میان آن‌ها نمونه‌ای بر اساس روش نمونه‌گیری مناسب انتخاب گردید. پرسشنامه تحقیق بر مبنای متغیرهای اصلی پژوهش طراحی شده و تلاش گردیده تا دیدگاه پاسخ‌دهندگان در مورد هر یک از عوامل مورد نظر به صورت نظام‌مند جمع‌آوری شود. به منظور تحلیل معلومات، از روش‌های توصیفی و استنباطی استفاده شده است. در این راستا، معلومات گردآوری‌شده پس از کدگذاری، با استفاده از نرم‌افزار *SPSS* مورد تحلیل قرار گرفته تا الگوها و روابط میان متغیرها شناسایی گردد. در نهایت، یافته‌های به دست آمده از دو بخش

کتابخانه‌ای و میدانی به صورت تلفیقی مورد تفسیر قرار گرفته‌اند تا درک منسجم‌تری از دلایل ناکامی سیاست‌های اقتصادی در کاهش فقر و نابرابری ارائه شود.

یافته‌های تحقیق

یافته‌های تحقیق، به عنوان بخش محوری هر تحقیق علمی، بازتاب‌دهنده نتایج حاصل از تحلیل اطلاعات و بررسی منابع نظری و تجربی می‌باشد. در این تحقیق که با هدف دلایل ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان در کاهش فقر و نابرابری طی سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ انجام شده است، تلاش می‌گردد تا با بهره‌گیری از دو منبع اساسی اطلاعات، یعنی معلومات میدانی و منابع کتابخانه‌ای، تصویری جامع و دقیق از وضعیت موجود ارائه گردد.

تحلیل و تجزیه اطلاعات پاسخ‌دهندگان (دموگرافیک)

پاسخ‌دهندگان پرسشنامه این پژوهش شامل محصلین بخش ماستری و استادان اکادمی پولیس است که در این میان، ۱۴۹ نفر به عنوان نمونه آماری بر معیار جدول مورگان اخذ شده است که بر اساس مشخصه‌های حالت مدنی، سن، تحصیلات و تجربه کاری قرار ذیل مورد تحلیل و تجزیه قرار می‌گیرند:

جدول ۱. وضعیت تأهل پاسخ‌دهندگان

		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	متاهل	۹۵	۶۳.۸	۶۳.۸	۶۳.۸
	مجرد	۵۴	۳۶.۲	۳۶.۲	۱۰۰.۰
	Total	۱۴۹	۱۰۰.۰	۱۰۰.۰	

در جدول بالا مشخص شده است که ۶۳.۸٪ پاسخ‌دهندگان را افراد متأهل تشکیل داده است و بقیه، ۳۶.۲٪ آن‌ها مجردان هستند.

جدول ۲. تقسیم‌بندی سنی پاسخ‌دهندگان

		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	۱۸-۲۵	۳	۲.۰	۲.۰	۲.۰
	۲۶-۳۵	۸۶	۵۷.۷	۵۷.۷	۵۹.۷
	۳۶-۵۰	۶۰	۴۰.۳	۴۰.۳	۱۰۰.۰
	Total	۱۴۹	۱۰۰.۰	۱۰۰.۰	

مطابق جدول فوق، پاسخ‌دهندگان شامل پنج گروه سنی هستند که در این میان، ۲٪ آن‌ها میان سنین ۱۸-۲۵ می‌باشند، ۵۷.۵٪ آن‌ها میان سنین ۲۶-۳۵ سال و ۴۰.۳٪ آن‌ها میان سنین ۳۶-۵۰ سال هستند که در این میان، بیشترین پاسخ‌دهندگان میان سنین ۲۶ الی ۳۵ سال هستند.

جدول ۳. طبقه تحصیلی پاسخ‌دهندگان

		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	لیسانس	۲۲	۱۴.۸	۱۴.۸	۱۴.۸
	ماستر	۱۲۴	۸۳.۲	۸۳.۲	۹۸.۰
	دکتر	۳	۲.۰	۲.۰	۱۰۰.۰
	Total	۱۴۹	۱۰۰.۰	۱۰۰.۰	

بر اساس جدول بالا، پاسخ‌دهندگان شامل سه سطح مختلف می‌شوند که شامل لیسانس ۱۴.۸٪، ماستر ۸۳.۲٪ و دکتر ۲٪ پاسخ ارائه کرده‌اند و مجموعاً ۱۴۹ پاسخ‌دهنده می‌شوند.

جدول ۴. طبقه‌بندی پاسخ‌دهندگان از لحاظ تجربه کاری

	Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid کمتر از ده سال	۳۶	۲۴.۲	۲۴.۲	۲۴.۲
سال ۱۱-۲۰	۹۲	۶۱.۷	۶۱.۷	۸۵.۹
بیشتر از ۲۱ سال	۲۱	۱۴.۱	۱۴.۱	۱۰۰.۰
Total	۱۴۹	۱۰۰.۰	۱۰۰.۰	

طبق جدول فوق، ۲۴.۲٪ پاسخ‌دهندگان کمتر از ۱۰ سال تجربه کاری دارند، ۶۱.۷٪ آن‌ها میان ۱۱ الی ۲۰ سال تجربه کاری دارند که بیشترین سطح پاسخ‌دهندگان بر این کنگوری متکی است و بقیه، ۱۴.۱٪ آن‌ها بیشتر از ۲۱ سال تجربه کاری دارند.

تحلیل آمار توصیفی

در این بخش از تحلیل و تجزیه اطلاعات، پس از آلفای کرونباخ و تشخیص میانگین و انحراف معیار متغیرها و ارقام به‌دست‌آمده از آن‌ها، به سطح نورمالتی آن با استفاده از روش آزمون کولموگروف - اسمیرنوف و شاپیرو - ویلک پرداخته می‌شود:

الف: محاسبه ضریب آلفای کرونباخ

به‌منظور بررسی پایایی ابزار تحقیق، ضریب آلفای کرونباخ به‌صورت جداگانه برای هر یک از متغیرهای ضعف نهادی، فساد اداری، چالش‌های امنیتی و وابستگی به کمک‌های خارجی قرار ذیل محاسبه می‌گردد:

محاسبه ضریب آلفای کرونباخ در متغیر ضعف نهادی که شش گویه مربوط به آن بوده است، این‌گونه است:

جدول ۵. آلفای کرونباخ (ضعف نهادی)

Cronbach's Alpha	N of Items
.۹۶۶	۶

پایایی متغیر «ضعف نهادی» با استفاده از ضریب آلفای کرونباخ در *IBM SPSS Statistics* مورد سنجش قرار گرفت. مقدار آلفای به‌دست‌آمده برابر با (۰.۹۶۶) بود که نشان‌دهنده پایایی بسیار بالای ابزار اندازه‌گیری در این بُعد می‌باشد. این نتیجه حاکی از آن است که گویه‌های مربوط به این متغیر از همسانی درونی بالایی برخوردار بوده و به‌صورت منسجم یک سازه واحد را اندازه‌گیری می‌کنند. بنابراین، گویه‌های این متغیر از همسانی درونی نسبی برخوردار بوده و برای ادامه تحلیل‌ها مورد استفاده قرار گرفتند.

محاسبه ضریب آلفای کرونباخ در متغیر فساد اداری که هشت گویه را مربوط می‌شود، این‌گونه است:

جدول ۶. آلفای کرونباخ (فساد اداری)

Cronbach's Alpha	N of Items
.۹۶۴	۸

پایایی متغیر «فساد اداری» با استفاده از ضریب آلفای کرونباخ در *IBM SPSS Statistics* مورد بررسی قرار گرفت. مقدار آلفای به‌دست‌آمده برابر با (۰.۹۶۴) بود که نشان‌دهنده سطح بسیار بالای پایایی و همسانی درونی گویه‌های این متغیر می‌باشد. بنابراین، ابزار اندازه‌گیری در این بُعد از اعتبار مناسبی برخوردار است.

محاسبه ضریب آلفای کرونباخ در متغیر چالش‌های امنیتی که چهار گویه را مربوط می‌شود، این گونه است:

جدول ۷. آلفای کرونباخ (چالش‌های امنیتی)

Cronbach's Alpha	N of Items
.۹۷۳	۴

ضریب آلفای کرونباخ برای متغیر «چالش‌های امنیتی» برابر با (۰.۹۷۳) به‌دست آمده است. این مقدار نشان‌دهنده سطح بسیار بالای پایایی و همسانی درونی گویه‌های این متغیر می‌باشد. بنابراین، ابزار اندازه‌گیری در این بُعد از اعتبار بسیار مطلوبی برخوردار است. محاسبه ضریب آلفای کرونباخ در متغیر وابستگی‌های اقتصادی که به هفت گویه منحصر می‌شود، این گونه است:

جدول ۸. آلفای کرونباخ (وابستگی به کمک‌های خارجی)

Cronbach's Alpha	N of Items
.۹۶۶	۷

ضریب آلفای کرونباخ برای متغیر «وابستگی به کمک‌های خارجی» برابر با (۰.۹۶۶) به‌دست آمده است. این مقدار نشان‌دهنده سطح بسیار بالای پایایی و همسانی درونی گویه‌های این متغیر می‌باشد. بنابراین، ابزار اندازه‌گیری در این بُعد از اعتبار بسیار مطلوبی برخوردار است. در نتیجه، می‌توان چنین بیان کرد که به‌منظور سنجش پایایی ابزار تحقیق، از ضریب آلفای کرونباخ با استفاده از نرم‌افزار *IBM SPSS Statistics* استفاده گردید. نتایج نشان داد که مقدار آلفای کرونباخ برای متغیرهای «ضعف نهادی» (۰.۹۶۶)، «فساد اداری» (۰.۹۶۴)، «چالش‌های امنیتی» (۰.۹۷۳) و «وابستگی به کمک‌های خارجی» (۰.۹۶۶) می‌باشد. با توجه به اینکه تمامی مقادیر به‌دست‌آمده بالاتر از ۰.۷ هستند، می‌توان نتیجه گرفت که ابزار پژوهش از پایایی بسیار بالایی برخوردار بوده و گویه‌ها از همسانی درونی مناسبی برخوردار هستند.

ب: میانگین و انحراف معیار متغیرها

جدول توصیفی نمرات مربوط به متغیرهای چهارگانه فوق‌الذکر که میانگین و انحراف معیار آن‌ها آزمون شده است، هر یک قرار ذیل مورد توجه قرار می‌گیرند:

جدول ۹. میانگین، انحراف معیار و پراکندگی مربوط به متغیر ضعف نهادی

	N	Minimum	Maximum	Mean	Std. Deviation
۱س	۱۴۹	۱	۵	۳.۸۴	۱.۰۱۴
۲س	۱۴۹	۱	۵	۳.۷۸	۱.۰۵۲
۳س	۱۴۹	۳	۵	۴.۳۰	.۵۷۸
۴س	۱۴۹	۲	۵	۴.۱۹	.۸۷۵
۵س	۱۴۹	۲	۵	۴.۱۰	.۷۶۰
۶س	۱۴۹	۲	۵	۴.۳۰	.۸۵۸
Valid N (listwise)	۱۴۹				

با توجه به میانگین‌ها، تمامی گویه‌ها بالاتر از ۳ قرار دارند که نشان‌دهنده گرایش مثبت پاسخ‌دهندگان به وجود ضعف نهادی است، به‌ویژه گویه‌های ۳ و ۶ با میانگین ۴.۳۰ بیشترین تأکید را دارند. انحراف معیار نشان می‌دهد که پاسخ‌ها در برخی گویه‌ها مانند (۱ و ۲) پراکندگی بیشتری دارند و نظرات پاسخ‌دهندگان نسبت به آن‌ها متفاوت است، درحالی‌که گویه‌های ۳ و ۵ پراکندگی کمتری دارند و اکثریت افراد نظر مشابهی داشته‌اند. حداقل و حداکثر مقادیر نشان می‌دهد که طیف پاسخ‌ها کامل و هیچ داده پرت وجود ندارد. در مجموع، داده‌ها بیانگر این هستند که ضعف نهادی در نمونه مورد بررسی به‌صورت محسوس و تا حد زیادی مورد تأیید پاسخ‌دهندگان است، اگرچه در برخی جنبه‌ها اختلاف نظر وجود دارد.

جدول ۱۰. میانگین، انحراف معیار و پراکندگی مربوط به متغیر فساد اداری

	N	Minimum	Maximum	Mean	Std. Deviation
س۷	۱۴۹	۳	۵	۴.۳۸	.۵۹۸
س۸	۱۴۹	۲	۵	۳.۶۸	۱.۰۷۲
س۹	۱۴۹	۳	۵	۴.۴۰	.۶۰۲
س۱۰	۱۴۹	۳	۵	۴.۳۴	.۵۵۵
س۱۱	۱۴۹	۱	۵	۳.۴۲	۱.۱۲۲
س۱۲	۱۴۹	۱	۵	۴.۲۳	.۸۸۸
س۱۳	۱۴۹	۲	۵	۴.۱۶	.۸۳۹
س۱۴	۱۴۹	۲	۵	۴.۱۶	.۷۳۶
Valid N (listwise)	۱۴۹				

میانگین گویه‌ها نشان می‌دهد که اکثریت پاسخ‌دهندگان نسبت به این جنبه‌ها گرایش مثبت دارند؛ به‌ویژه گویه‌های ۷ (۴.۳۸)، ۹ (۴.۴۰) و ۱۰ (۴.۳۴) بالاترین میانگین‌ها را دارند که بیانگر موافقت قوی شرکت‌کنندگان با این موارد است. گویه‌های (۸ و ۱۱) میانگین پایین‌تری دارند (۳.۶۸ و ۳.۴۲) و نشان می‌دهند که در این حوزه‌ها نظرات کمی متفاوت و کمتر مثبت است. انحراف معیارها نشان می‌دهد که پراکندگی پاسخ‌ها در گویه‌هایی مانند (۸ و ۱۱) بیشتر است؛ یعنی نظرات شرکت‌کنندگان نسبت به این گویه‌ها متنوع است، درحالی‌که گویه‌های (۷ و ۱۰) پراکندگی کمتری دارند و پاسخ‌ها تقریباً حول میانگین متمرکز شده‌اند. مقادیر حداقل و حداکثر نیز نشان می‌دهد که طیف پاسخ‌ها کامل بوده و داده پرت مشاهده نمی‌شود. بنابراین، در نهایت امر می‌توان چنین گفت که اکثر گویه‌ها نشان‌دهنده ارزیابی مثبت پاسخ‌دهندگان هستند، باین‌حال در برخی گویه‌ها (۸ و ۱۱) اختلاف نظر بیشتری وجود دارد.

جدول ۱۱. میانگین، انحراف معیار و پراکندگی مربوط به متغیر چالش‌های امنیتی

	N	Minimum	Maximum	Mean	Std. Deviation
س۱۵	۱۴۹	۱	۵	۴.۳۸	.۸۵۰
س۱۶	۱۴۹	۱	۵	۴.۱۳	۱.۰۴۴
س۱۷	۱۴۹	۱	۵	۴.۰۷	۱.۰۳۸
س۱۸	۱۴۹	۱	۵	۳.۸۸	۱.۰۳۹
Valid N (listwise)	۱۴۹				

میانگین گویه‌ها نشان می‌دهد که پاسخ‌دهندگان به‌طور کلی چالش‌های امنیتی را جدی ارزیابی کرده‌اند؛ گویه ۱۵ با میانگین ۴.۳۸ بیشترین تأکید را دارد و نشان می‌دهد که اکثریت افراد این چالش را مهم می‌دانند. گویه‌های (۱۶ و ۱۷) نیز میانگین بالای ۴ دارند و گویه ۱۸ با میانگین

۳۸۸ کمی پایین تر است، اما هنوز در محدوده مثبت قرار دارد. انحراف معیارها حدود ۰.۸۵ تا ۱.۰۴ هستند که نشان می‌دهد پاسخ‌ها پراکندگی متوسط دارند و در برخی گویه‌ها، نظرات پاسخ‌دهندگان متنوع است. مقادیر حداقل و حداکثر نیز طیف پاسخ‌ها را کامل نشان می‌دهد و هیچ داده پرت غیرمعمولی وجود ندارد.

جدول ۱۲. میانگین، انحراف معیار و پراکندگی مربوط به متغیر وابستگی به کمک‌های خارجی

	N	Minimum	Maximum	Mean	Std. Deviation
س ۱۹	۱۴۹	۳	۵	۴.۵۲	.۶۷۴
س ۲۰	۱۴۹	۳	۵	۴.۶۶	.۵۱۷
س ۲۱	۱۴۹	۲	۵	۴.۴۸	.۶۴۳
س ۲۲	۱۴۹	۱	۵	۴.۲۷	.۷۷۷
س ۲۳	۱۴۹	۳	۵	۴.۳۴	.۶۵۴
س ۲۴	۱۴۹	۳	۵	۴.۴۰	.۶۰۲
س ۲۵	۱۴۹	۳	۵	۴.۲۸	.۶۰۵
Valid N (listwise)	۱۴۹				

با توجه به جدول فوق، میانگین گویه‌ها نشان می‌دهد که پاسخ‌دهندگان به شدت وابستگی کشور به کمک‌های خارجی را تأیید می‌کنند؛ به‌ویژه گویه ۲۰ با میانگین ۴.۶۶ و گویه ۱۹ با میانگین ۴.۵۲ بیشترین موافقت را نشان می‌دهند. سایر گویه‌ها نیز میانگین بالای ۴ دارند که بیانگر ارزیابی مثبت و همگرا نسبت به این موضوع است. انحراف معیارها بین ۰.۵۱۷ تا ۰.۷۷۷ هستند؛ یعنی پاسخ‌ها نسبتاً متمرکز بوده و اختلاف نظر کمی وجود دارد. حداقل و حداکثر مقادیر نشان می‌دهد که طیف پاسخ‌ها کامل بوده و هیچ داده پرت غیرمعمولی وجود ندارد.

در یک دید کلی تر نسبت به همه متغیرها و گویه‌های مربوطه، گویه‌های مربوط به فساد اداری، ضعف نهادی، چالش‌های امنیتی و وابستگی به کمک‌های خارجی نشان می‌دهد که پاسخ‌دهندگان به‌طور کلی نگرش مثبت و قابل توجهی نسبت به وجود این مسائل دارند. میانگین‌های بالاتر از ۳ در اکثر گویه‌ها بیانگر این است که افراد این موضوعات را مهم و تأثیرگذار ارزیابی کرده‌اند؛ طوری که در فساد اداری، بیشتر گویه‌ها میانگین بالای ۳.۵ داشتند و پراکندگی پاسخ‌ها متوسط تا کم بود که نشان می‌دهد اکثریت پاسخ‌دهندگان نظر مشابهی دارند، هرچند در برخی گویه‌ها اختلاف نظر جزئی مشاهده می‌شود.

در ضعف نهادی، میانگین‌ها بالای ۳ و در برخی گویه‌ها بالای ۴ قرار داشتند و پراکندگی متوسط بود که نشان‌دهنده توافق نسبی پاسخ‌دهندگان بر وجود ضعف نهادی و اهمیت آن است. همچنین، در چالش‌های امنیتی، میانگین‌ها بالا و پراکندگی‌ها متوسط هستند که بیانگر این است که مسائل امنیتی در نظر پاسخ‌دهندگان اهمیت زیادی دارد و اکثریت افراد هم نظر هستند، با وجود اختلاف نظر اندک در برخی گویه‌ها.

در وابستگی به کمک‌های خارجی، میانگین‌ها بسیار بالا (حدود ۴.۲ تا ۴.۶) و انحراف معیارها پایین هستند. این امر نشان می‌دهد که اکثریت قاطع پاسخ‌دهندگان، وابستگی کشور به کمک‌های خارجی را تأیید کرده و اختلاف نظر کمی وجود دارد. با توجه به آنچه گفته شد، یافته‌ها نشان می‌دهند که در نمونه مورد بررسی، فساد اداری، ضعف نهادی، چالش‌های امنیتی و وابستگی به کمک‌های خارجی به‌طور قابل توجهی مورد تأیید و نگرانی پاسخ‌دهندگان هستند. باین حال، در برخی گویه‌ها اختلاف نظر اندکی وجود دارد که می‌تواند نشان‌دهنده تفاوت تجربه یا دیدگاه افراد باشد. این داده‌ها پایه‌ای مناسب برای تحلیل‌های بعدی مانند همبستگی فراهم می‌کنند.

تحلیل آمار استنباطی

در تحلیل آمار استنباطی، مواردی چون تعیین سطح همبستگی میان متغیرها، تحلیل جدول ANOVA و تحلیل جدول *Coefficients* می‌باشند که ذیلاً به آن‌ها پرداخته می‌شود:

الف: تعیین سطح همبستگی میان متغیرها

جدول ۱۳. همبستگی

		Weakness	Corruption	Security	Aid
Weakness	Pearson Correlation	۱	.۹۵۷**	.۹۴۳**	.۹۲۰**
	Sig. (۱-tailed)		.۰۰۰	.۰۰۰	.۰۰۰
	N	۱۴۹	۱۴۹	۱۴۹	۱۴۹
Corruption	Pearson Correlation	.۹۵۷**	۱	.۹۲۲**	.۹۴۶**
	Sig. (۱-tailed)	.۰۰۰		.۰۰۰	.۰۰۰
	N	۱۴۹	۱۴۹	۱۴۹	۱۴۹
Security	Pearson Correlation	.۹۴۳**	.۹۲۲**	۱	.۹۶۷**
	Sig. (۱-tailed)	.۰۰۰	.۰۰۰		.۰۰۰
	N	۱۴۹	۱۴۹	۱۴۹	۱۴۹
Aid	Pearson Correlation	.۹۲۰**	.۹۴۶**	.۹۶۷**	۱
	Sig. (۱-tailed)	.۰۰۰	.۰۰۰	.۰۰۰	
	N	۱۴۹	۱۴۹	۱۴۹	۱۴۹

** . Correlation is significant at the 0.01 level (1-tailed).

جدول ضریب همبستگی پیرسون نشان می‌دهد که میان متغیرهای اصلی پژوهش، یعنی ضعف نهادی، فساد اداری، چالش‌های امنیتی و وابستگی به کمک‌های خارجی، رابطه مثبت و معناداری وجود دارد. یافته‌ها بیانگر آن است که این عوامل به صورت مستقیم بر یکدیگر تأثیر گذاشته و در عمل، به عنوان مجموعه‌ای از مشکلات به هم پیوسته در ساختار اقتصادی و سیاسی افغانستان عمل کرده‌اند.

نتایج تحقیق نشان می‌دهد که ضعف نهادهای حکومتی با گسترش فساد اداری، افزایش چالش‌های امنیتی و وابستگی بیشتر به کمک‌های خارجی همراه بوده است. همچنین، فساد اداری نیز با بی‌ثباتی امنیتی و وابستگی اقتصادی رابطه نزدیک داشته و در بسیاری موارد، زمینه تضعیف کارایی سیاست‌های اقتصادی را فراهم ساخته است. از سوی دیگر، چالش‌های امنیتی نه تنها مانع تطبیق مؤثر برنامه‌های اقتصادی گردیده، بلکه وابستگی دولت به منابع و حمایت‌های خارجی را نیز افزایش داده است.

در مجموع، یافته‌های آماری تحقیق نشان می‌دهد که این متغیرها به شدت با یکدیگر مرتبط‌اند و هرگونه ضعف یا بحران در یکی از این بخش‌ها، سایر بخش‌ها را نیز متأثر می‌سازد. به همین دلیل، ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان را نمی‌توان صرفاً ناشی از یک عامل دانست، بلکه این ناکامی حاصل پیوند و تأثیر متقابل ضعف نهادی، فساد اداری، ناامنی و وابستگی اقتصادی بوده است. این نتایج همچنین بیانگر آن است که برای موفقیت سیاست‌های اقتصادی و کاهش فقر و نابرابری، توجه هم‌زمان به اصلاح ساختارهای نهادی، مبارزه با فساد، تأمین امنیت و کاهش وابستگی به کمک‌های خارجی ضروری می‌باشد.

جدول ۱۴. خلاصه مدل

Model	R	R Square	Adjusted R Square	Std. Error of the Estimate
۱	.۹۸۴a	.۹۶۸	.۹۶۷	۳۴.۱۷۳۳۹

a. Predictors: (Constant), Aid, Weakness, Corruption, Security

نتایج جدول رگرسیون نشان می‌دهد که مدل مورد استفاده از قدرت توضیحی و پیش‌بینی بسیار بالایی برخوردار است و متغیرهای مستقل پژوهش توانسته‌اند بخش عمده تغییرات متغیر وابسته را توضیح دهند. یافته‌ها بیانگر آن است که میان متغیرهای فساد اداری، ضعف نهادی، چالش‌های امنیتی و وابستگی به کمک‌های خارجی با ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان رابطه قوی و معناداری وجود دارد. بر اساس نتایج به‌دست‌آمده، مدل رگرسیون از هماهنگی و اعتبار بالایی برخوردار بوده و نشان می‌دهد که عوامل مورد بررسی نقش تعیین‌کننده‌ای در تداوم فقر و نابرابری در افغانستان داشته‌اند. به عبارت دیگر، تغییر در هر یک از این متغیرها می‌تواند بر میزان موفقیت یا ناکامی سیاست‌های اقتصادی تأثیر مستقیم بگذارد.

همچنین، یافته‌ها نشان می‌دهد که متغیرهای مستقل پژوهش توانسته‌اند بخش بزرگی از تغییرات متغیر وابسته را توضیح دهند؛ موضوعی که بیانگر اهمیت بالای عوامل ساختاری، سیاسی و مدیریتی در ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان است. این نتایج همچنین تأیید می‌کند که مشکلاتی چون ضعف نهادهای حکومتی، فساد اداری، ناامنی و وابستگی اقتصادی، نه به صورت جداگانه، بلکه در تعامل با یکدیگر عمل کرده و زمینه تضعیف کارایی سیاست‌های اقتصادی را فراهم ساخته‌اند.

در نهایت، نتایج این مدل نشان می‌دهد که برای موفقیت سیاست‌های اقتصادی و کاهش فقر و نابرابری در افغانستان، توجه صرف به برنامه‌های اقتصادی کافی نیست؛ بلکه اصلاحات عمیق در ساختارهای نهادی، تقویت حاکمیت قانون، بهبود وضعیت امنیتی و کاهش وابستگی به کمک‌های خارجی نیز از ضرورت‌های اساسی به‌شمار می‌رود.

ب: تحلیل ANOVA

جدول ۱۵. تحلیل واریانس

Model		Sum of Squares	df	Mean Square	F	Sig.
۱	Regression	۵۱۳۰۹۶۳.۰۱۰	۴	۱۲۸۲۷۴۰.۷۵۳	۱۰۹۸.۴۰۵	.۰۰۰b
	Residual	۱۶۸۱۶۶.۱۹۸	۱۴۴	۱۱۶۷.۸۲۱		
	Total	۵۲۹۹۱۲۹.۲۰۸	۱۴۸			

a. Dependent Variable: DependentV

b. Predictors: (Constant), Aid, Weakness, Corruption, Security

نتایج جدول تحلیل واریانس (ANOVA) نشان می‌دهد که مدل رگرسیون پژوهش از اعتبار و معناداری بسیار بالایی برخوردار است. یافته‌ها بیانگر آن است که متغیرهای مستقل پژوهش، شامل فساد اداری، ضعف نهادی، چالش‌های امنیتی و وابستگی به کمک‌های خارجی، نقش مهمی در توضیح تغییرات متغیر وابسته داشته‌اند و توانسته‌اند بخش عمده‌ای از ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان را تبیین نمایند. بررسی نتایج نشان می‌دهد که میزان تغییرات توضیح‌داده‌شده توسط مدل بسیار بیشتر از تغییرات باقی‌مانده یا خطاهای پیش‌بینی است. این موضوع بیانگر آن است که مدل تحقیق از توانایی بالایی در تحلیل و پیش‌بینی برخوردار بوده و متغیرهای مورد بررسی تأثیر قابل‌توجهی بر وضعیت فقر و نابرابری در افغانستان داشته‌اند.

همچنین، معناداری آماری مدل نشان می‌دهد که روابط مشاهده‌شده میان متغیرها تصادفی نبوده، بلکه دارای پشتوانه علمی و تجربی است. به بیان دیگر، یافته‌های تحقیق تأیید می‌کند که ضعف نهادهای حکومتی، فساد اداری، ناامنی و وابستگی به کمک‌های خارجی، از عوامل اساسی در ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان در دوره جمهوریت محسوب می‌شوند.

در نهایت، نتایج جدول ANOVA بیانگر آن است که مدل پژوهش از قدرت تبیین بالایی برخوردار بوده و متغیرهای مستقل توانسته‌اند بخش عمده تغییرات متغیر وابسته را توضیح دهند. این مسئله نشان می‌دهد که مشکلات ساختاری و مدیریتی در افغانستان به صورت مستقیم بر ناکامی سیاست‌های اقتصادی و تداوم فقر و نابرابری تأثیرگذار بوده‌اند.

ج: تحلیل جدول Coefficients

جدول ۱۶. ضرایب رگرسیونی

Model		Unstandardized Coefficients B	Unstandardized Coefficients Std. Error	Standardized Coefficients Beta	t	Sig.
۱	(Constant)	۴۹.۹۳۰	۶.۸۹۴		۷.۲۴۳	.۰۰۰
	Weakness	.۰۱۹	.۰۰۲	.۵۴۰	۷.۸۵۵	.۰۰۰
	Corruption	-.۰۰۱	.۰۰۰	-.۶۰۳	-	.۰۰۰
					۸.۵۸۶	
	Security	.۵۳۳	.۰۶۹	.۵۹۵	۷.۷۲۷	.۰۰۰
	Aid	.۰۰۳	.۰۰۱	.۴۴۱	۵.۶۵۵	.۰۰۰

a. Dependent Variable: DependentV

جدول ضرایب رگرسیون (Coefficients) نشان می‌دهد که تمامی متغیرهای مستقل پژوهش شامل ضعف نهادی، فساد اداری، چالش‌های امنیتی و وابستگی به کمک‌های خارجی، تأثیر معناداری بر متغیر وابسته داشته‌اند؛ زیرا سطح معناداری برای تمام متغیرها کمتر از ۰.۰۱ می‌باشد (Sig. = 0.000). این موضوع بیانگر آن است که هر چهار متغیر در تبیین ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان نقش مؤثر داشته‌اند. بر اساس ضرایب استاندارد شده (Beta)، بیشترین تأثیر مثبت مربوط به چالش‌های امنیتی است ($\beta = 0.595$) که نشان می‌دهد افزایش ناامنی و بی‌ثباتی، بیش از سایر عوامل بر ناکامی سیاست‌های اقتصادی اثرگذار بوده است. پس از آن، ضعف نهادی نیز با ضریب ($\beta = 0.540$) تأثیر مثبت و قابل توجهی داشته و بیانگر آن است که کاهش ظرفیت و کارایی نهادهای دولتی، زمینه تضعیف سیاست‌های اقتصادی را فراهم ساخته است. همچنین، وابستگی به کمک‌های خارجی نیز با ضریب ($\beta = 0.441$) رابطه مثبت و معناداری با متغیر وابسته دارد که نشان می‌دهد افزایش وابستگی اقتصادی، بر ناکارآمدی سیاست‌های اقتصادی تأثیرگذار بوده است.

در مقابل، فساد اداری دارای ضریب منفی و معنادار ($\beta = -0.603$) می‌باشد که نشان‌دهنده تأثیر منفی گسترده فساد بر عملکرد اقتصادی دولت است. این یافته بیان می‌کند که گسترش فساد اداری باعث کاهش کارایی سیاست‌های اقتصادی، ضعف در توزیع عادلانه منابع و محدود شدن فرصت‌های توسعه‌ای گردیده است.

با توجه به آنچه گفته شد، نتایج رگرسیون نشان می‌دهد که تمامی متغیرهای پژوهش نقش قابل توجهی در پیش‌بینی متغیر وابسته داشته‌اند و مدل تحقیق توانسته است رابطه میان عوامل ساختاری، سیاسی و اقتصادی را به خوبی توضیح دهد. همچنین، مقایسه ضرایب استاندارد شده نشان می‌دهد که چالش‌های امنیتی قوی‌ترین عامل تأثیرگذار و فساد اداری مهم‌ترین عامل تضعیف‌کننده سیاست‌های اقتصادی در افغانستان بوده است.

تحلیل یافته‌های میدانی

در این بخش، یافته‌های میدانی تحقیق بر اساس داده‌های گردآوری شده از طریق پرسشنامه و مصاحبه مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد. هدف اساسی این بخش، شناسایی و تبیین مهم‌ترین عوامل مؤثر بر ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان در کاهش فقر و نابرابری در

دوره جمهوریت می‌باشد. برای تحلیل دقیق‌تر نتایج میدانی، از یافته‌های کتابخانه‌ای، منابع علمی، کتاب‌ها، مقالات و اسناد معتبر نیز استفاده می‌شود تا میان اطلاعات میدانی و مباحث نظری و تجربی، پیوند علمی برقرار گردد.

۱ - ضعف نهادی: یکی از مهم‌ترین دلایل ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان در مبارزه با فقر و نابرابری در دوره جمهوریت، ضعف ساختاری و عملکردی نهادهای حکومتی بوده است. نهادها در هر نظام سیاسی نقش اساسی در تنظیم روابط اقتصادی، تطبیق سیاست‌ها و نظارت بر عملکردها دارند؛ اما در افغانستان این نهادها به دلیل شکل‌گیری وابسته و غیربومی، نتوانستند نقش مؤثر و پایدار خود را ایفا کنند. پس از سال ۲۰۰۱، روند نهادهاسازی با سرعت زیاد و تحت تأثیر الگوهای خارجی آغاز شد، اما بسیاری از این نهادها با واقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی کشور هماهنگ نبودند و از همان ابتدا با ضعف ساختاری و کمبود ظرفیت اجرایی مواجه شدند.

یکی از جلوه‌های مهم ضعف نهادی، نبود هماهنگی میان نهادهای تصمیم‌گیر و اجرایی بود. وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی اغلب به صورت پراکنده عمل می‌کردند و چارچوب منسجمی برای هماهنگی برنامه‌های اقتصادی وجود نداشت؛ در نتیجه، بسیاری از سیاست‌ها و برنامه‌ها به جای تکمیل یکدیگر، به صورت متعارض اجرا می‌شدند و اثربخشی لازم را نداشتند. (Nikjou, 2017)

ضعف در ظرفیت انسانی نهادها نیز از عوامل مهم ناکامی سیاست‌های اقتصادی به‌شمار می‌رود. کمبود نیروی متخصص، نبود شایسته‌سالاری و غلبه ملاحظات سیاسی و قومی در تعیین کادرها، باعث کاهش کیفیت مدیریت و تصمیم‌گیری در نهادهای دولتی گردید. (Taziri, 2023) همچنین، ضعف نظام نظارت و پاسخگویی سبب شد که تخلفات اداری، سوءاستفاده از منابع و ناکارآمدی مدیریتی بدون پیگیری مؤثر ادامه یابد. (Rahimi, 2016)

از سوی دیگر، ساختار سیاسی مبتنی بر ائتلاف‌های قومی و مصلحت‌های کوتاه‌مدت، نهادهای دولتی را بیشتر به ابزار توزیع قدرت و امتیاز تبدیل کرد تا نهادهای خدمت‌رسان عمومی. این وضعیت موجب شد که سیاست‌گذاری اقتصادی بیش از آن‌که بر مبنای منافع ملی و عدالت اجتماعی باشد، تحت تأثیر ملاحظات سیاسی و گروهی قرار گیرد. (Strand, 2020)

در واقع، ضعف نهادهای حکومتی یکی از عوامل بنیادی ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان در کاهش فقر و نابرابری بوده است؛ زیرا بدون نهادهای کارآمد، شفاف و پاسخگو، تحقق اهدافی چون توسعه اقتصادی، عدالت اجتماعی و کاهش فقر با دشواری جدی مواجه خواهد بود.

۲ - فساد اداری: یکی دیگر از عوامل اساسی ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان در کاهش فقر و نابرابری در دوره جمهوریت، گسترش فساد اداری در ساختار حکومت بوده است. فساد اداری در هر نظام سیاسی مانعی جدی در برابر توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی به‌شمار می‌رود؛ اما در افغانستان این پدیده به گونه‌ای ساختاری و ریشه‌دار شکل گرفت و تقریباً بر تمام مراحل سیاست‌گذاری، از تصمیم‌گیری تا اجرا، تأثیر منفی گذاشت.

در افغانستان، فساد اداری تنها یک تخلف فردی یا اداری محدود نبود، بلکه به صورت گسترده در سطوح مختلف حکومت حضور داشت و حتی در تصمیم‌گیری‌های کلان اقتصادی نیز نفوذ کرده بود. (Alam Stanekzai, 2013) در نتیجه، بسیاری از برنامه‌های اقتصادی که با هدف کاهش فقر و بهبود وضعیت معیشتی مردم طراحی شده بودند، در عمل از مسیر اصلی خود منحرف گردیده و به ابزاری برای تأمین منافع شخصی و گروهی تبدیل شدند.

یکی از عوامل مهم گسترش فساد، ضعف حاکمیت قانون و عدم تطبیق عادلانه قوانین بود. زمانی که افراد بانفوذ از پیگرد قانونی مصون بمانند و دولت در مبارزه با فساد قاطعیت لازم را نداشته باشد، زمینه برای تداوم فساد فراهم می‌گردد. (Khatibi, 2011) همچنین، نبود شایسته‌سالاری و غلبه روابط سیاسی، قومی و شخصی در استخدام و تقرر کادرها، باعث کاهش کیفیت مدیریت و افزایش سوءاستفاده از موقعیت‌های اداری شد. (Sakhizadeh, 2012)

از سوی دیگر، پایین بودن سطح معاشات، ضعف امکانات رفاهی و تفاوت‌های شدید درآمدی در ادارات دولتی، برخی کارمندان را به سمت رفتارهای غیرقانونی سوق داد و به بازتولید فساد در ساختار اداری انجامید. (Ishrati, 2010) همچنین، وابستگی اقتصاد افغانستان به کمک‌های خارجی و نبود شفافیت در مصرف منابع مالی، زمینه سوءاستفاده و حیف و میل گسترده منابع را فراهم ساخت که این امر کارایی سیاست‌های اقتصادی را به شدت تضعیف نمود. (Tookhi, 2020)

ساختار قدرت سیاسی در دوره جمهوریت نیز در تقویت فساد نقش مهمی داشت؛ زیرا توزیع قدرت و منابع غالباً بر مبنای ملاحظات سیاسی و قومی صورت می‌گرفت و برخی گروه‌ها از موقعیت‌های حکومتی برای تأمین منافع خود استفاده می‌کردند. (Strand, 2020) پیامد این وضعیت، کاهش اعتماد عمومی، تضعیف سرمایه‌گذاری و محدود شدن دسترسی عادلانه مردم به فرصت‌های اقتصادی بود که در نهایت به تشدید فقر و نابرابری انجامید. (Afzali, 2010)

در یک جمع‌بندی کلی، فساد اداری یکی از عوامل کلیدی ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان در دوره ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ به‌شمار می‌رود؛ زیرا این پدیده نه تنها مانع اجرای مؤثر سیاست‌ها گردید، بلکه خود به عاملی برای گسترش فقر و نابرابری تبدیل شد. از این‌رو، بدون اصلاح ساختار اداری، تقویت حاکمیت قانون و نهادینه‌سازی شفافیت و پاسخگویی، دستیابی به عدالت اقتصادی و کاهش فقر با دشواری جدی روبه‌رو خواهد بود.

۳ - چالش‌های امنیتی: یکی دیگر از عوامل اساسی ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان در کاهش فقر و نابرابری در دوره جمهوریت، تداوم چالش‌های امنیتی بوده است. در ادبیات توسعه، امنیت یکی از پیش‌شرط‌های بنیادی رشد اقتصادی و ثبات اجتماعی محسوب می‌شود؛ زیرا بدون تأمین حداقل سطح امنیت، سرمایه‌گذاری، تولید و فعالیت‌های اقتصادی با اختلال جدی مواجه می‌گردد. (Collier, 2007) از همین‌رو، میان امنیت و توسعه رابطه‌ای متقابل وجود دارد و ضعف در هر یک، دیگری را نیز متأثر می‌سازد.

در افغانستان، ناامنی و بی‌ثباتی سیاسی طی سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ از مهم‌ترین موانع اجرای مؤثر سیاست‌های اقتصادی به‌شمار می‌رفت. (Taziri, 2023) این وضعیت سبب شد که بسیاری از برنامه‌های توسعه‌ای یا متوقف شوند و یا با هزینه‌های سنگین و کارایی پایین به اجرا درآیند؛ در نتیجه، تأثیر آن‌ها بر کاهش فقر و نابرابری محدود باقی ماند.

یکی از مهم‌ترین پیامدهای ناامنی، کاهش سطح سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی بود. فضای آکنده از نااطمینانی، انگیزه سرمایه‌گذاران را برای ورود به فعالیت‌های اقتصادی کاهش داد و به‌ویژه بخش‌های تولیدی و زیربنایی را با رکود مواجه ساخت. در نتیجه، بسیاری از ظرفیت‌های اقتصادی کشور بالفعل نگردید و فرصت‌های شغلی محدود باقی ماند. از سوی دیگر، بخش قابل توجهی از بودجه دولت صرف هزینه‌های امنیتی می‌شد و این امر منابع مالی لازم برای توسعه بخش‌هایی چون آموزش، صحت و زیربناها را کاهش می‌داد که مستقیماً بر رفاه اجتماعی و تداوم فقر تأثیرگذار بود. (Hemat, 2023)

چالش‌های امنیتی همچنین بر بازار کار تأثیر منفی گذاشت؛ زیرا در بسیاری از مناطق ناامن، فعالیت‌های اقتصادی کاهش یافت و فرصت‌های اشتغال محدود شد. این وضعیت موجب افزایش بیکاری، مهاجرت و گسترش اقتصاد غیررسمی گردید و بخشی از جمعیت را به فعالیت‌های کم‌بازده و غیرمولد سوق داد. (Rahmani Yazdari, 2007) در بعد اجتماعی نیز، ناامنی باعث کاهش اعتماد عمومی و تضعیف سرمایه اجتماعی شد و مشارکت مردم در فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی را محدود ساخت.

از منظر اقتصاد سیاسی، ناامنی در افغانستان با رقابت‌های سیاسی، تضاد منافع گروهی و منازعه بر سر قدرت و منابع نیز پیوند داشت. این مسئله سبب گردید که سیاست‌گذاری‌های اقتصادی بیش از آن‌که توسعه‌محور باشد، تحت تأثیر ملاحظات امنیتی و سیاسی قرار گیرد. (Strand, 2020) همچنین، ناامنی موجب نابرابری منطقه‌ای در روند توسعه شد؛ زیرا مناطق برخوردار از امنیت نسبی، بیشتر از امکانات و پروژه‌های توسعه‌ای بهره‌مند گردیدند، درحالی‌که مناطق ناامن در حاشیه باقی ماندند.

در واقع، چالش‌های امنیتی یکی از عوامل کلیدی ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان در دوره ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ محسوب می‌شود. این چالش‌ها نه تنها روند اجرای برنامه‌های اقتصادی را مختل ساخت، بلکه خود به عاملی در تداوم فقر و نابرابری تبدیل گردید. از این رو، بدون تأمین ثبات و امنیت نسبی، تحقق توسعه پایدار و کاهش فقر در افغانستان با دشواری‌های جدی روبه‌رو خواهد بود.

۴ - وابستگی به کمک‌های خارجی: در بررسی ساختار اقتصادی افغانستان در دوره جمهوری، یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌ها، وابستگی گسترده و دوام‌دار دولت به کمک‌های خارجی بوده است؛ وابستگی‌ای که به تدریج از یک ابزار حمایتی موقت به بخشی از ساختار اقتصاد کشور تبدیل گردید. هرچند در ادبیات توسعه، کمک‌های خارجی به عنوان ابزاری برای بازسازی اقتصادهای آسیب‌دیده مطرح می‌شود، اما تجربه افغانستان نشان داد که این کمک‌ها نتوانستند زمینه‌ساز شکل‌گیری اقتصاد خوداتکا شوند، بلکه در عمل وابستگی اقتصادی را تقویت کردند. به عبارت دیگر، کمک‌های خارجی هرچند در کوتاه‌مدت می‌تواند بخشی از نیازهای فوری دولت‌ها را تأمین کند، اما در بلندمدت به تنهایی قادر به ایجاد رشد پایدار و مستقل نیست. (Todaro & Smith, 2015)

پس از سال ۲۰۰۱، بخش عمده بودجه دولت افغانستان، به‌ویژه در حوزه‌های انکشافی و حتی بخشی از مصارف عادی، از طریق کمک‌های بین‌المللی تأمین می‌شد. این وضعیت سبب گردید که دولت به جای تمرکز بر تقویت منابع داخلی، به اقتصاد کمک‌محور متکی گردد؛ به گونه‌ای که با کاهش کمک‌ها، اقتصاد کشور به سرعت دچار رکود و بحران شد. این امر نشان می‌دهد که سیاست‌های اقتصادی دولت نتوانسته‌اند مسیر خوداتکایی را طی کنند و بیشتر در چارچوب مدیریت منابع بیرونی باقی مانده‌اند. (Tookhi, 2020)

یکی از پیامدهای مهم این وابستگی، محدود شدن استقلال سیاست‌گذاری اقتصادی دولت بود. در بسیاری موارد، برنامه‌های اقتصادی بیشتر در چارچوب اولویت‌ها و شروط نهادهای تمویل‌کننده بین‌المللی تنظیم می‌شد و با نیازها و واقعیت‌های داخلی کشور هم‌خوانی کامل نداشت؛ از همین رو، بسیاری از این برنامه‌ها نتوانستند تأثیر مؤثری بر کاهش فقر و نابرابری داشته باشند. (Nikjou, 2017) همچنین، دسترسی به منابع خارجی، انگیزه دولت را برای اصلاحات بنیادی در حوزه‌هایی چون نظام مالیاتی، توسعه تولید داخلی و حمایت از بخش خصوصی کاهش داد. در نتیجه، اقتصاد افغانستان بیشتر در مسیر مصرف‌گرایی و واردات باقی ماند و ظرفیت‌های تولیدی و اشتغال‌زایی داخلی تضعیف گردید. (Tookhi, 2020)

از سوی دیگر، نحوه توزیع کمک‌های خارجی نیز به تشدید نابرابری‌های منطقه‌ای انجامید؛ زیرا بخش بزرگی از این کمک‌ها در مناطقی متمرکز شد که از نظر سیاسی و امنیتی در اولویت قرار داشتند، درحالی‌که بسیاری از مناطق محروم از مزایای توسعه‌ای بی‌بهره ماندند. (Tookhi, 2020)

(2020) علاوه بر این، ضعف در شفافیت و نظارت بر مصرف کمک‌ها، زمینه فساد اداری و حیف و میل منابع را فراهم ساخت و باعث گردید بخشی از این منابع به اهداف اصلی خود نرسد. (Khatibi, 2011)

در چارچوب نظریه سیستمی نیز می‌توان بیان داشت که کمک‌های خارجی، به‌عنوان «ورودی»، به سیستم اقتصادی افغانستان وارد شد، اما به دلیل ضعف ساختارهای نهادی و مدیریتی، این منابع به «خروجی‌های مؤثر» مانند کاهش فقر و نابرابری تبدیل نگردید. در مجموع، وابستگی به کمک‌های خارجی، با وجود نقش حمایتی کوتاه‌مدت، در بلندمدت به یکی از عوامل مهم ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان در کاهش فقر و نابرابری تبدیل شد؛ زیرا این وابستگی مانع شکل‌گیری اقتصاد مستقل، تولیدمحور و پایدار گردید و آسیب‌پذیری اقتصادی کشور را افزایش داد.

نتیجه‌گیری

در جمع‌بندی نهایی این تحقیق، می‌توان گفت که ناکامی سیاست‌های اقتصادی دولت افغانستان در کاهش فقر و نابرابری طی دوره (۲۰۰۱-۲۰۲۱)، نتیجه یک روند پیچیده و چندلایه بوده که در آن عوامل نهادی، ساختاری و محیطی به‌صورت هم‌زمان و متقابل بر یکدیگر اثر گذاشته‌اند. یافته‌های کتابخانه‌ای به‌روشنی نشان می‌دهد که ضعف نهادی، به‌عنوان بستر اصلی، ظرفیت دولت را در طراحی، هماهنگی و اجرای سیاست‌های اقتصادی به‌طور جدی محدود ساخته است. این ضعف نه تنها در سطح ساختارهای رسمی، بلکه در کیفیت نیروی انسانی، نظام تصمیم‌گیری و مکانیسم‌های نظارتی نیز مشهود است و باعث گردیده که بسیاری از سیاست‌ها در مرحله اجرا دچار انحراف یا توقف شوند. در کنار آن، فساد اداری، به‌عنوان یک پدیده ساختاری، نقش تعیین‌کننده‌ای در کاهش کارایی سیاست‌ها ایفا کرده است. فساد، با منحرف ساختن منابع از مسیر اصلی و تبدیل برنامه‌های اقتصادی به ابزار توزیع منافع شخصی و گروهی، نه تنها مانع تحقق اهداف توسعه‌ای شده، بلکه خود به عاملی برای تشدید فقر و نابرابری تبدیل گردید. این مسئله به‌ویژه در شرایطی که نظام پاسخگویی و شفافیت ضعیف بوده، تأثیرات گسترده‌تری بر جای گذاشت.

از سوی دیگر، چالش‌های امنیتی، به‌عنوان یک عامل بیرونی اما اثرگذار، فضای کلی اقتصاد را با بی‌ثباتی مواجه ساخت؛ ناامنی مداوم باعث کاهش سرمایه‌گذاری، محدود شدن فعالیت‌های اقتصادی، افزایش هزینه‌های دولت و کاهش فرصت‌های شغلی گردید و در نهایت، توان سیاست‌های اقتصادی را برای اثرگذاری مثبت بر معیشت مردم به شدت تضعیف نمود. در چنین شرایطی، حتی سیاست‌های مناسب نیز به دلیل نبود بستر امنیتی لازم، نتوانست به نتایج مورد انتظار دست یابد.

همچنین، وابستگی گسترده به کمک‌های خارجی، به‌عنوان یکی از ویژگی‌های ساختاری اقتصاد افغانستان، نقش مهمی در ناکامی سیاست‌ها داشت؛ چون این وابستگی باعث محدود شدن استقلال تصمیم‌گیری اقتصادی، تضعیف انگیزه برای توسعه منابع داخلی و افزایش آسیب‌پذیری اقتصاد در برابر تغییرات بیرونی شد. چنانچه به همگان معلوم است که کمک‌های خارجی، هرچند در کوتاه‌مدت برخی نیازهای فوری را برطرف ساختند، اما در بلندمدت نتوانستند زمینه‌های یک رشد پایدار و درون‌زا را فراهم نمایند.

یافته‌های میدانی این تحقیق نیز به‌گونه قابل‌توجهی با نتایج کتابخانه‌ای همخوانی دارد. تحلیل پرسشنامه‌ها نشان می‌دهد که پاسخ‌دهندگان، هر چهار عامل یادشده را به‌عنوان موانع اصلی در ناکامی سیاست‌های اقتصادی شناسایی کردند. در میان این عوامل، ضعف نهادهای حکومتی و فساد اداری بیشترین تأکید را به خود اختصاص داده‌اند، درحالی‌که چالش‌های امنیتی و وابستگی به کمک‌های خارجی نیز به‌عنوان عوامل

مکمل و تقویت‌کننده این ناکامی‌ها مطرح گردیدند. این هم‌پوشانی میان اطلاعات نظری و میدانی، اعتبار یافته‌های تحقیق را تقویت کرده و نشان می‌دهد که مشکلات موجود، نه صرفاً تحلیلی بلکه کاملاً عینی و قابل لمس در جامعه بودند.

در چارچوب یک نگاه سیستمی، می‌توان نتیجه گرفت که اقتصاد افغانستان در این دوره با نوعی اختلال در عملکرد اجزای اصلی خود مواجه بوده است؛ به گونه‌ای که ورودی‌ها (منابع مالی، سیاست‌ها و برنامه‌ها) به دلیل ضعف در ساختارهای نهادی و مدیریتی، به خروجی‌های مطلوب (کاهش فقر و نابرابری) تبدیل نشدند. این وضعیت نشان‌دهنده آن است که مشکل اصلی نه در کمبود سیاست‌ها، بلکه در کیفیت اجرا، هماهنگی نهادی و شرایط محیطی بوده است.

بر این اساس، می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که بدون اصلاحات بنیادین در ساختار نهادهای حکومتی، تقویت حاکمیت قانون، مبارزه جدی با فساد، بهبود وضعیت امنیتی و کاهش تدریجی وابستگی به کمک‌های خارجی، دستیابی به اهدافی چون کاهش فقر و نابرابری در افغانستان با چالش‌های جدی مواجه می‌باشد. در واقع، موفقیت سیاست‌های اقتصادی در این کشور مستلزم یک رویکرد جامع، واقع‌بینانه و مبتنی بر ظرفیت‌های داخلی است؛ رویکردی که بتواند از سطح برنامه‌ریزی فراتر رفته و در عمل به بهبود ملموس زندگی مردم منجر گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

This study investigates the reasons for the failure of the Afghan government's economic policies in combating poverty and inequality during the Republic period from 2001 to 2021. The central premise of the study is that the economic transformation of Afghanistan after 2001 cannot be understood merely through the volume of international aid, the creation of formal institutions, or the adoption of macroeconomic programs; rather, it must be analyzed in relation to the institutional, political, administrative, and security structures within which those policies were designed and implemented. After the establishment of the post-2001 political order, Afghanistan received extensive international financial and technical assistance, and successive governments initiated programs in reconstruction, public budgeting, fiscal and monetary reform, infrastructure development, employment generation, private-sector promotion, and poverty reduction. However, despite these interventions, poverty, unemployment, regional deprivation, and social inequality remained widespread. From the perspective of development theory, economic growth becomes meaningful only when it is accompanied by the expansion of human capabilities, social justice, access to basic services, and equitable opportunities (Sen, 1999). Similarly, economic development is a multidimensional process that requires not only growth in national income but also structural transformation, employment creation, poverty reduction, and improvement in the quality of life (Todaro & Smith, 2015). In the Afghan case, the persistence of poverty and inequality indicates that economic policies were unable to transform external resources into sustainable development outcomes. Therefore, the main research problem is why the economic policies adopted by the Afghan government during the Republic period failed to reduce poverty and inequality in a meaningful and durable manner.

The theoretical framework of this study is based on a systemic and interdisciplinary approach that links economic policy failure to weak state capacity, institutional fragility, administrative corruption, insecurity, and dependence on foreign aid. Public economic policy is understood as a component of state policy through which governments regulate resources, guide production, manage public finance, promote employment, and pursue social welfare (Nikjou, 2017). However, the effectiveness of such policies depends on coordination between goals, instruments, and implementation capacity. Developmental-state theory emphasizes that the state can play a decisive role in economic transformation only when it possesses administrative capacity, policy coherence, regulatory authority, and the ability to direct investment toward productive sectors (Rostow, 1960). Fukuyama's concept of governance further highlights that the quality of the state lies not merely in its formal existence but in its capacity to formulate and implement policies effectively (Fukuyama, 2013). In Afghanistan, many state institutions were externally supported, rapidly constructed, and formally modern, yet they often lacked internal coherence, technical capacity, accountability, and local embeddedness. Institutionalism also explains that political and economic institutions are shaped by historical trajectories and that fragile institutional legacies can constrain future development pathways (Thelen, 1999). Since Afghanistan entered the post-2001 period after decades of war, weak central authority, fragmented power structures, and an informal economy, its new economic institutions were built on fragile foundations. As a result, the gap between policy design and policy implementation became one of the most important causes of economic policy failure.

The study also draws on political economy and inequality theories to explain how poverty and inequality were reproduced during the Republic period. Economic policymaking is not a purely technical process; it is shaped by power relations, political bargaining, elite interests, and external pressures (Grindle & Thomas, 1991). In Afghanistan, many economic decisions were influenced by political coalitions, ethnic calculations, patronage networks, and donor priorities rather than by a coherent national development strategy. Bourdieu's theory of capital explains that inequality is reproduced through unequal access to economic, cultural, and social resources (Bourdieu, 1986). This perspective is highly relevant to Afghanistan, where access to education, employment, state services, development projects, administrative positions, and public resources was unevenly distributed across social groups and regions. Spatial inequality theory further indicates that unequal access to infrastructure and economic opportunities across regions contributes to the persistence of poverty and underdevelopment (Kanbur & Venables, 2005). In Afghanistan, relatively secure and politically prioritized areas benefited more from development resources, while insecure and peripheral regions often remained excluded. In addition, poverty in Afghanistan was not only a matter of low income; it was also connected to limited access to health, education, security, employment, social participation, and human dignity (Sen, 1999). Thus, the failure of economic policies must be interpreted as a failure to convert financial inflows, public programs, and institutional reforms into inclusive human development.

Methodologically, the study applies a mixed approach combining library-based analysis and field-based data. The library component relies on scholarly books, academic articles, official documents, and theoretical sources related to economic policy, governance, corruption, development, poverty, inequality, institutional capacity, public finance, and Afghanistan's political economy. The field component is based on structured questionnaires and interviews with master's degree students and faculty members of the Police Academy. A sample of 149 respondents was selected, and the collected data were analyzed using IBM SPSS Statistics. Reliability was tested through Cronbach's alpha for four main variables: institutional weakness, administrative corruption, security challenges, and

dependence on foreign aid. The results showed very high reliability for all variables, including institutional weakness (0.966), administrative corruption (0.964), security challenges (0.973), and dependence on foreign aid (0.966). Descriptive statistics indicated that respondents strongly confirmed the presence and significance of all four variables. The mean scores for institutional weakness, administrative corruption, security challenges, and foreign-aid dependence were generally above the midpoint, indicating that respondents perceived these factors as major obstacles to effective economic policymaking. Pearson correlation results showed strong, positive, and statistically significant relationships among the key variables, suggesting that these factors did not operate separately but reinforced one another. Regression analysis also demonstrated that the model had high explanatory power, confirming that institutional weakness, corruption, insecurity, and aid dependence together explained a substantial portion of the failure of economic policies in reducing poverty and inequality.

The findings reveal that institutional weakness was one of the most fundamental causes of policy failure. Although several formal institutions were created after 2001, many lacked the administrative, technical, and supervisory capacity necessary for effective policy implementation. Weak coordination among ministries, fragmented decision-making, shortage of qualified personnel, politicized appointments, weak monitoring mechanisms, and limited accountability reduced the effectiveness of economic programs (Nikjou, 2017; Rahimi, 2016). Administrative corruption further deepened this institutional weakness. Corruption in Afghanistan was not merely an individual violation but a structural phenomenon embedded in public administration, procurement, recruitment, resource distribution, and project implementation (Alam Stanekzai, 2013; Khatibi, 2011). It diverted public resources from their intended purposes, undermined public trust, weakened investment, and restricted equitable access to economic opportunities. The literature on corruption and government similarly shows that corruption reduces the capacity of states to deliver public goods and implement policies fairly (Kaufmann, 2009; Rose-Ackerman, 1999). Security challenges also had a decisive effect on economic policy failure. Persistent insecurity discouraged domestic and foreign investment, increased public expenditures on security, disrupted development projects, weakened markets, limited employment opportunities, and intensified regional inequality (Collier, 2007; Paris, 2004). Finally, dependence on foreign aid became a structural feature of Afghanistan's economy. While aid helped finance reconstruction and public expenditure in the short term, it also weakened incentives for domestic revenue generation, productive-sector development, and long-term economic self-reliance (Strand, 2020; Tookhi, 2020). Aid dependence also limited policy autonomy, as many programs were shaped by donor priorities rather than local needs.

In conclusion, the study demonstrates that the failure of Afghanistan's economic policies during the Republic period from 2001 to 2021 was not the result of a single factor but the outcome of an interconnected set of institutional, political, administrative, security, and structural problems. Economic policies failed because they were implemented within a fragile state structure marked by weak institutions, limited administrative capacity, widespread corruption, persistent insecurity, fragmented governance, and deep dependence on external assistance. The findings show that financial resources and formal policy documents alone cannot reduce poverty and inequality unless they are supported by capable institutions, transparent administration, effective coordination, rule of law, security, and a development strategy grounded in domestic productive capacity. The study concludes that meaningful poverty reduction and equitable development in Afghanistan require a comprehensive approach that goes beyond short-term aid management and fragmented reform. Such an approach must prioritize institutional reform, anti-corruption mechanisms, accountable

governance, regional balance, domestic revenue generation, productive investment, employment creation, and gradual reduction of aid dependence. Only through these structural changes can economic policy move from formal planning to practical improvement in people's lives.

References

- Afzali, M. (2010). *Poverty and Inequality in Afghanistan*. Unknown Publisher.
- Alam Stanekzai, M. Z. (2013). *Crimes Arising from Administrative Corruption*. Muslim Printing House.
- Bourdieu, P. (1986). The Forms of Capital. In. Greenwood.
- Collier, P. (2007). *The Bottom Billion*. Oxford University Press.
- Fukuyama, F. (2013). What Is Governance? *Governance*.
- Grindle, M., & Thomas, J. (1991). *Public Choices and Policy Change*. Johns Hopkins University Press.
- Hemat, M. W. (2023). *Fiscal and Monetary Policies and Their Role in Afghanistan's Economy (2003-2013)*.
- Ishrat, A. A. (2010). *Administrative Corruption*. Al-Azhar Publications.
- Kanbur, R., & Venables, A. (2005). *Spatial Inequality and Development*. Oxford University Press.
- Kaufmann, D. (2009). *Governance Matters*.
- Khatibi, A. E. (2011). *Factors of Administrative Corruption in Afghanistan*. Saeed Publications.
- Nikjou, A. J. (2017). *Public Economic Policies*. Saeed Publishing.
- Paris, R. (2004). *At War's End: Building Peace after Civil Conflict*. Cambridge University Press.
- Rahimi, M. u. R. (2016). *A Critique of the Structure of the System in Afghanistan*. Saeed Publications.
- Rahmani Yazdari, A. J. (2007). *Causes of Afghanistan's Underdevelopment and Ways Out*. Miras-e Mandegar Publications.
- Rose-Ackerman, S. (1999). *Corruption and Government*. Cambridge University Press.
- Rostow, W. W. (1960). *The Stages of Economic Growth*. Cambridge University Press.
- Sakhizadeh, N. (2012). *Public Administration in Afghanistan*. Amiri Publishing.
- Sen, A. (1999). *Development as Freedom*. Oxford University Press.
- Strand, A. (2020). *Political Economy Analysis of Afghanistan*. Wazheh Publications.
- Taziri, S. A. (2023). *The Necessity of Revising Afghanistan's Economic System*.
- Thelen, K. (1999). Historical Institutionalism in Comparative Politics. *Annual Review of Political Science*.
- Todaro, M., & Smith, S. (2015). *Economic Development*. Pearson.
- Tookhi, N. (2020). *Afghanistan and Its Collapsed Economy: A Collection of Articles*. Electronic Publication.